

آثار و کیران

ترجمه و اقتباس آقای محمد صفدری

از آندره موروا

نویسنده فرانسوی

آندره ژید

اولین ملاقات من با ژید در انجمن ادبی که یکی از دوستان و نقادان بزرگ ادب همه ساله در تابستان تشکیل میداد صورت گرفت. در این انجمن غالب نویسندگان بزرگ و ادیبان معروف شرکت میکردند و درباره مسائل ادبی تبادل نظر و تعاطلی فکر مینمودند. با اینکه اعضاء انجمن همه از مشاهیر ادبا و نویسندگان عصر بشمار میرفتند ولی من از همان دفعه اول که بسعدت دیدار ژید نائل شدم نسبت باو احترام و محبت خاصی در خود احساس کردم و او را مردی متین و موقر و لطیف طبع و عمیق یافتم. نخستین بار که لب بسخن گشودم رامجذوب و مفتون خود نمودم و این حالت جاذبه و کشش نه تنها مولود قیافه باز و چهره گشاده و دل زنده و نگاههای نافذ و آهنگ لطیف و بیان شیرین او بود بلکه وسعت اطلاعات و حسن ذوق و قریحه و جودت ذهن او نیز بی اختیار انسان را مسحور میکرد.

ژید برخلاف مدعیان فضل و ادب که جز ادعا سرمایه ای ندارند و طولی صفت مطالبی را نفهمیده و سنجدیده اظهار میدارند مردی عمیق و خوش ذوق و مطلع بود، قسمی که انسان هر چه بیشتر بافکار و آثار او آشنا میشد بیشتر در مقابل عظمت روح و بلندی فکر و قدرت ابتکار و روشن بینی و زنده دلی او سر تعظیم فرود میآورد.

خوشبختانه برنامه انجمن طوری تنظیم شده بود که اعضاء پس از خاتمه مباحثات رسمی بمذاکرات خصوصی میپرداختند و من توانستم در ضمن این مذاکرات و مباحثات غیر رسمی و خصوصی که اغلب در حین گردش و در حال قدم زدن انجام میگرفت بافکار و روحیات این نویسنده توانا آشنایی کامل پیدا کنم. ژید به تنها در موقع مباحثات ادبی بواسطه سرعت انتقال و نکته سنجی و عمق اطلاعات موجب اعجاب همه حاضران میشد بلکه پس از صرف شام که مشغول بازی و تفریح میشدیم مانند کودکان چابک و پر شور و موجبات سرور و نشاط دوستان را فراهم میکرد.

آندره ژید از پدر و مادری پرستان بوجود آمد. پدرش از پرستانهای شمال فرانسه و مادرش از مردم جنوب بود و ژید طبعاً تحت تأثیر دو نوع روحیه و اخلاق و تربیت قرار گرفت و این دو نوع تربیت (شمالی و جنوبی) بخصوص عقاید شدید مذهبی و رسوم اجتماعی مختلف پدر و مادر در دوران کودکی و جوانی تأثیر عمیقی در روحیه و افکار او داشت. تأثیر محیط مذهبی و رسوم خانوادگی بقدری در او شدید بود که میتوان گفت تربیت اولیه ژید بر اصول مذهب و دستورهای کتاب مقدس مبتنی میباشد و بدین جهت است که بعضیها با اشتباه گمان برده اند که ژید بر علیه این نوع تربیت دینی قیام کرده و احساسات مخالفی نسبت بمذهب ابراز داشته است و حال آنکه ژید در عمق روح و فکر خود بمذهب احترام میگذازد و مخصوصاً هم از

جهت خصائص ادبی و الهامات هنری و هم از لحاظ احساسات کاملاً تحت نفوذ تربیت مذهبی و کتاب مقدس بوده است و بهمین جهت در آثار خود هر جا از مذهب صحبت میکند از اظهار احترام و تحسین خودداری نمیکند، چنانکه خود او میگوید: «یک روز در دهی گم شده بودم، مرا بخانه شخص ناشناسی هدایت کردند. میزبان ناشناس که پیرمردی مذهبی و محترم بود لطف و محبت فوق العاده نسبت بمن کرد و پذیرائی گرم و صمیمانه ای از من نمود. قبل از اینکه افراد خانواده بخواب بروند پیرمرد دهقان کتاب مقدس را روی میز گذارد و کودکان و سایر اعضاء خانواده باحالت خضوع و احترام ایستادند. پیرمرد یک فصل از انجیل را باشکوه و روحانیت مخصوصی قرائت کرد و پس از آن همه دست دعا بجانب خداوند بلند کردند و از درگاه وی طلب آمرزش و عفو نمودند. پس از آن ستایش و آرایش و خاضعانه بقدری در قلب من که مرا بکلیه آنهارا همنامی کرده است و این ستایش بی آرایش و خاضعانه بقدری در قلب من کارگزاراناد که بی اختیار در این شکرگزاری با آنها هم آواز شدم.

سیس لحظه ای سکوت بر گزار شد، آنکاه پیرمرد با آرامش زاید الوصف جلوهر یک از حاضران آمد و پیشانی آنها را بوسه زد و مرا نیز مشمول این عنایت بزرگ قرارداد. چنانکه ملاحظه میشود ژید قلباً بنیادی مذهبی احترام میگنارد و این اخلاص و احترام در سراسر گفته ها و نوشته هایش راجع بمذهب آشکار میباشد.

مادرش در تربیت وی خیلی سخت گیر بود و چنانکه مشهور است اساساً با استبداد تمام و خشونت زیاد با او رفتار میکرد، او را سخت تحت فشار و محرومیت قرار میداد و در بعضی موارد شدت عمل او بقدری زیاد بود که کوچکترین آزادی را از وی سلب میکرد بقسمی که حتی در لباس پوشیدن هم آزاد نبود. معذک در عین اینکه از مادر خود میترسید فوق العاده هم نسبت باوقائل با احترام و ادب بود، زیرا بخوبی درک کرده بود که مادرش جز خیر و سعادت فرزند خود را نمیخواهد و بحکم تقوی و دینداری و صفات عالیة طبیعی همواره در فکر انجام وظیفه مادری و نوع دوستی بود.

با اینحال ترس شدید او نیز گاهی موجب میشد که مادر خود را جابر و سنگدل بخواند و رشتنه صلح و آشتی را موقتاً قطع کند. مع علم انسان و مطالعات فرسنگی
 «آشتی من و مادرم دائم و پایدار نبود و غالباً با خشونت و شکنجه او اساس این آشتی متزلزل میگشت، لیکن با اینهمه حتی موقعی که مراسم سخت شکنجه و عذاب میداد در قلب خود احساس فروتنی نسبت با او میکردم، زیرا وظیفه مادری مسئولیت و تربیت فرزند چنین اعمالی را ایجاب میکرد. من فکر نمیکردم که مادری که بمسئولیت بزرگ خود واقف است نخواهد فرزند خود را با تربیت و مطیع و صاحب خصال پسندیده بار آورد ولی گاهی این تصور برایم پیدامیشد که اطفال غالباً در قبول دستورها و اطاعت از او امر اولیای خود مسامحه میکنند. مادرم همواره میکوشید که ملکات فاضله و سجایای پسندیده ای در کودکیان خود بوجود آورد. برای نیل باین مقصود از هیچ نوع کوشش و مجاهده ای فروگذار نمیکرد و در عین حال بهر نوع وسیله تربیت حتی شکنجه و آزار متوسل میشد، از اینرو گاهی اظهار محبت او موجب انضجار و دلتنگی و برآشفتنگی و ملالت خاطر من میگشت. فکر کنید علاقه شدید مادر بانجام وظیفه مادری و دلسوزی توأم با مراقبت دائم او چه بسر طفل میآورد و وقتی این مراقبت دامنه پیدا کرده

بهمه اعمال و رفتار طفل سرایت کند و با ملایمت و نصیحت تلخ همراه باشد بقسمی که طفل در کلیه اعمال و رفتار و افکار و مخارج و انتخاب پارچه و لباس و قرائت کتاب و حتی انتخاب موضوع کتاب تابع اراده مستبدانه مادر و دخالت مستمر و مستقیم او باشد، چگونه ممکن است ناراضی و برآشفته و ملول نشود.

پس از دوران کودکی که با اینهمه فشار روحی و محرومیت توأم بود دوران جوانی و بلوغ ژید فرا میرسد. در این دوره است که غرائز و احساسات جوانی در او بیدار میشود، لیکن معتقدات مذهبی نیز وجود او را کاملاً مسخر کرده است. پس ژید در عنفوان شباب تابع دنیروی بزرگ بود، یکی غرائز و امیال جوانی که بمقتضای طبیعت بشری او را بجانب هوسها و شهوات سوق میداد و دیگر احساسات مذهبی و مبادی دینی که بر وجود او حکومت میکرد و مانع ارضاء امیال جسمانی بود.

این مبارزه و کشمکش بین ایمان و هوای نفس که پیوسته سراسر وجودش را فرا گرفته بود اثر عمیق و شگرفی در روح او باقی گذاشت و چون دارای نبوغ و استعداد ادبی و لطف و قریحه و ذوق طبیعی بود بر آن شد که شرح این ماجری را بر صفحات کتابی منعکس کند، از اینرو در همان عنفوان جوانی بتألیف اثر مهم و شاهکار بی نظیر خود بنام «دفترچه‌های آندره والتر» (۱) پرداخت.

این کتاب مانند ورترن تألیف گوته در حقیقت شرح آلام ورنجهایی است که ژید در زندگی متحمل آنها شده است و از زبان قهرمان کتاب به بیان حال خود میبردازد.

دفترچه‌های آندره والتر شامل دو قسمت است: در قسمت اول که دفترچه سفید نام دارد ژید منزله از آلودگیهای زندگی و در پرتو ایمان و عقیده رنجهایی و محنتهایی را که مولود کشمکش میان ایمان و امیال است با طیب خاطر می پذیرد و حتی بنظر تحسین بآنها می نگرد و آنها را وسیله تصفیه جسم و روح میداند و راه سعادت و فلاح را در آنها میجوید و بعقیده وی تجمل رنج و الم نتایج نیکویی در بردارد و مصائب و شدائد است که فضل و بزرگواری انسان را آشکار ساخته و او را از بند غرور و نخوت آزاد میکند و بخشوع و خضوع و فروتنی رهبری مینماید. چنانکه از زبان آندره والتر چنین میگوید: «کسانی که در جستجوی خوشبختی هستند از این کتاب چیزی نخواهند فهمید زیرا قوای روحی بشر در عالم خوشبختی سست و ضعیف میگردد و برعکس سختی و بدبختی است که روح آدمی را بهیجان میآورد و بیدار میکند. زندگی پر از مشقت و ملال عالی ترین نوع حیات است و این چنین زندگی را من بهیچ طریق از دست نمیدهم و با گرانبها ترین چیزها عوض نمیکنم.» این سبک فکر و احساس نتیجه عشق شدید و پاکی است که ژید داشته است، در اینحال وجود ژید مانند بایرون شاعر انگلیسی دارای دو جنبه است که یکی به روح خبیث شیطان یا نفس اماره یا جسم تعبیر میشود و جنبه دیگر را میتوان عقل یا روح مہذب نامید.

در این مرحله از حیات ژید طالب خیر و مذهب و اخلاق است، از بدی میگریزد و به نیکی مایل است و مخصوصاً در تشویش و بیم شدید بسر میبرد که مبادا نفس بر عقل غلبه کند و جان مطیع و منقاد جسم گردد، ولی نفس همواره در کمین و مترصد است که کار خود را بسازد و بصور گوناگون برای

فریب او در تلاش و فعالیت است، چنانکه بعنوان نصیحت مشفقانه باو میگوید: «به تمنیات جسم و خواهشهای نفس تسلیم شو تا روح تو آزاد شود.»

ولی ژید که همواره مراقب و هوشیار است چنین پاسخ میدهد: «شاید گفته تو راست باشد. اما این تصمیم در صورتی برای من میسر است که نفس چیزهای ممکن را تمنی کند؛ اگر من تسلیم هوای نفس شوم اولین کسی که زبان بلامت من بگشاید و صدابه ننگ و رسوائی من بلند کند تو خواهی بود.»

این بی اعتنائی بجسم و پشت بازدن بامیال نفسانی سبب شده است که در عالم عشق و شیفتگی نیز ژید از عشقهای جسمانی بیرهیزد و بدنبال عشقهای پاک مذهبی و معنوی برود.

در قسمت دوم کتاب دفترچه های آندره و والتر که موسوم به دفترچه های سیاه است باز مبارزه و کشمکش بین جسم و روح برقرار است و هر یک برای غلبه بر حریف جهد و کوشش و فعالیت میکنند ولی آخر الامر بدبختانه روح خبیث یعنی غرائز حیوانی بر ایمان و نیروی رحمانی غلبه و تسلط پیدا میکند: «ای نفس تا کی در راه تو مبارزه خواهم کرد و چه وقت این مبارزات پایان خواهد یافت؟»

از مضمون مطالب دفترچه های سیاه چنین برمیآید که ژید متعصب مذهبی بکلی تغییر ماهیت داده و تسلیم خواهشهای نفسانی میشود و معتقد است که باید عنان نفس را رها کرد تا در میدان امیال و شهوات آزادانه جولان دهد.

چنانکه می بینیم ژید در این مرحله از زندگی دستخوش افکار عجیب و آشفته گی روحی شدید میشود و بالاخره سلامت مزاجش نیز بکسالت مبدل میگردد. در نتیجه برای معالجه بآب و هوای گرم احتیاج پیدا میکنند و برای اینکه از معشوقه سنگدل و بیمهر هم دور باشد تصمیم میگیرد که مسافرتی طولانی بنماید و برای این منظور با فریقای شمالی مسافرت میکند. تأثیر این مسافرت که موجب تغییرات و تحولات عظیمی در روح و فکر او بوده است فوق العاده شدید و عیناً مانند تأثیری است که مسافرت برم در روحیه گوتته نمود و همانطور که گوتته هنگام ورود برم فریاد برآورد و گفت: «بالاخره من بدنیا آمدم.» ژید نیز وقتی بسر زمین افریقا قدم نهاد احساس کرد که داخل مرحله تازه ای از زندگی شده و تحولی شگرف در روح و فکر او پدید آمده است:

«بنظرم میرسد که برای اولین بار برای زندگی حقیقی بدنیا آمده ام، آری من بزندگی جدیدی که پر از مسرت و لذت بود وارد شدم و تحولات و تغییرات عظیمی در خود احساس نمودم.» این مسافرت بکلی ژید را عوض کرد و اثری شگرف و شگفت در روح او گذاشت. قسمی که فکر میکند به جهان تازه ای پای گذاشته است: «بدین طریق با چشمانی اشکبار بجبهانی پر مسرت و شادی و شگفتی قدم نهادم.»

بنابر این مبارزه ای که مدتها میان نفس و عقل در روح ژید بوجود آمده بود در نتیجه گاهی تمایل شهوات و زمانی ترس از عقوبات سراسر وجودش را فرا میگرفت اکنون دیگر این مبارزه طولانی در نتیجه تأثیر این سفر هجیب خاتمه یافته و آخر الامر حس و میل غالب میشود و نفس آزاد و مطلق دور از چشم رقیب و فعالیت و تجلی میبرد از دژ ژید که تا آن موقع نمیدانست بچه علت در برابر غرائز طبیعی و خواهشهای نفسانی مقاومت میکند در این سرزمین جدید احساس

کرد که دیگر مقاومت وجود ندارد و باید آزادانه به جستجوی لذائذ حیات رفت و از بند ناصح نهر اسید، چه: «عقل در منطقه عشق خیالی خام است» .
این فکر و قید بر اثر ملاقات و مذاکره با اسکار وایلد در الجزیره در ژید راسخ و پابرجا گشت و از آن پس ژید آن مرد متعصب و مقدس و مذهبی نبود و همانطور که وایلد عقیده داشت او نیز معتقد شد که خوشبختی چیزی بی معنایی است، انسان باید بدنبال لذائذ حیات برود و بارضای امیال و هوسهای خود مشغول گردد.

پس از مراجعت بفرانسه مصمم شد که افکار و عقاید جدید خود را که یکنوع کشف بزرگی بشمار میرفت انتشار دهد و «راز سر بهمپری» را که از آفریقا با خود آورده بود افشاء کند و راه زندگی کردن در عالم احساسات و عشق و شیدائی را بسانسان نشان دهد، باین منظور شاهکار مهم دیگر خود را بنام «غذاهای زمینی» (۱) تألیف کرد. این کتاب در حقیقت بمنزله انجیلی بمعنی اصلی کلمه یعنی خبر خوش و پیام نیک بود، زیرا ژید در این خبر خوشی داشت و آن کشف تازه خود را جمع بحیات و استفاده از مواهب و لذائذ زندگی است. ژید در این اثر معنی واقعی زندگی را شرح میدهد و مردم را برای بدست آوردن آن نوع زندگی ترغیب میکند، چنانکه از زبان یکی از قهرمانان عقیده خود را چنین اظهار مینماید: خوشبختند کسانی که بهیچ چیز و هیچکس در روی زمین علاقه و دل بستگی ندارند و از نبات و استقرار گریزانند. من از خانه و خانواده بیزارم. و هم چنین نسبت بمحبتها و مهر و وفاهای عشاق و تعلق خاطر بیک عقیده و فکر اظهار تنفر مینمایم. ژید در نتیجه این طرز فکر و احساس معتقد است که انسان باید باستقبال حوادث بشتابد و با فراط بگراید و از تن آسائی و سستی اجتناب نماید: «اعتدال و رخوت و آسایش و امنیت باعث زبونی است، آدمی باید از آنها بگریزد و بتمام احساسات ملایم و معتدل پشت پا بزند» .

بنظر ژید عشق نباید سطحی و کم عمق باشد، بلکه باید آنقدر شدید و عمیق باشد که انسان کاملاً در آن غرق شود و خود را فراموش کند. بعقیده او: «در راه عشق و سوسه اهرمن بس است». پس کسی که عاشق میشود باید بداند که در وادی پر خطری وارد میشود و اگر بقدام صدق این طریق را پوید باید همواره خطر را استقبال کند، حتی اگر بقیمت از دست رفتن خوشبختی هم تمام شود باز باید راه خود را دنبال کند زیرا در هر حال عشقی که با خطر و سختی توأم باشد با ارزش و پرفایده است، چه خوشبختی است که از وجود آدمی میگذرد و او را از بونوبی اراده میکند: «بدبختی آدمی را بهیچان میآورد و خوشبختی او را است و زبون میسازد». آندره ژید با اینکه در آغاز زندگی محنت بسیار کشیده و سختی و خشونت دیده بود، پس از مراجعت از آفریقا بر اثر تحولی که در افکار و عقاید و طرز زندگی او بوجود آمد دوران کهولت خورا با نشاط و زنده دلی گذراند، با اینهمه هر وقت که از شور و شوق و حرارت و هیجانان دوران کودکی و جوانی خود صحبت میکرد برق شوق و شمع در چشمان خسته اش هویدا میگردید و از اینکه در اواخر حیات خود را از آنهمه چالاکی و چابکی و حرارت و نشاط محروم میدید غبار اندوه بر چهره اش می نشست و بر عمر گذشته تأسف میخورد.